۵۲۰
م ۲۱۹ ج
۴۸۵۴

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

اسم کتاب: تبیان التقویم فی علم التنجیم
مصنف
مؤلف: عبدالغنی بن احمد جابی
خطی
چاپی: سنگی
سال چاپ یا تحریر: ۱۳۰۲ عدد اوراق: ۲۰ ب
جزء کتب: نجوم شماره خصوصی
شماره عمومی: ۱۵۸۴ شماره قبض
واقف: مهرداد بوستانی تاریخ وقف: ۱۳۷۰
طول: ۲۲ عرض: ۱۷ شماره صفحات

۱۴/۷/۷۱

صفحه اول

هو

قد صحّ هذا السفر من حيث الورق

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

بنیان التقویم فی علم التنجیم

کتب وقف ... نزد آستان ...

هذا معرفت تقویم

۰۲۸۵۶۹
۵۲۰
۲۱۹م ع
آکادمیسیون

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا آفریدگاری را سزاست که کلک قدرت او اوراق افلاک را رقم کواکب ثوابت و سیارات بنگاشت و شکر و سپاس خالقی را رواست که دست صنعت و حقایق بنی نوع بشر را در احسن تقویم بمدلول آیهٔ شریفه که انّا خلقنا الانسان فی احسن تقویم ترکیب داشت و صد هزاران تحف تحیات و صلوات نامیات بعدد او وارز فلک دوار و بعدد کوکب ثابت و سیار بر مرقد منور و روضهٔ مطهر سید الانبیا و سند الاصفیا محمد المصطفی و ابن عمه علی المرتضی و اولاد الاطهار و اصحابه الاخیار باد **و بعد** چنین کوید بندهٔ جانی عبد العلی ابن احمد جاجانی که در اوان عهد جوانی و ریعان شباب که اوقات مشغوف بود باخذ کردن علوم نجوم که مشتملست بر معرفت اوضاع اجرام علوی و مخوب بر حقیقت احوال اجسام سفلی تا اینکه بعضی از فواید مضامین این علم مستفید و مستفیض شدم و اکثری از اخوان کرام و دوستان ذوی العزّ و الاحترام خواهش نمودند که مختصری از این علم

که مشتمل باشد بر معرفت تقویم و بعضی فواید بکر جمع نمایم لهذا بجهت تفصیل مجملات و تبیین معضلات این فن این مختصر را از تصنیفات علماء مقدمین و از تالیفات فضلاء متقدمین جمع نمود بلکه بر آخذین علم شریف آسان باشد و مسمی کردم بر بنیان التقویم فی علم التنجیم امید از ناظران آنست که اگر بر خطائی و اقف شوند از ذیال واغماض بپوشند یا اصلاح او ورند بدانکه مدار حساب تقویم و کردش زیج و تنجیم بر حساب جمل است و حروف جمل بیست و هشت حرفست بر ترتیب ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ است و طریقه آنست که نه حروف اول را که از الف تا طاء است برای احاد وضع کردند ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ و نه حروف ثانی را که از یاء باشد تا صاد برای عشرات وضع نموده اند ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰ و نه حروف ثالث را که از قاف باشد تا ظا برای مأة تعیین کرده اند ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰ و غین را علامهٔ هزار ساخته اند اینها برای ارقام اعداد مفرده است و اگر خواهند ارقام اعداد مرکبه حاصل نمایند هم از این ارقام تحصیل کنند تقدیم اکثر بر اقل چنانکه رقم یازده را چنین نویسند یا و بیست یکرا رقم چنین باشد کا بر این قیاس و هرگاه رقم هزار مکرر شود علامت تکرار هزار را هر چند اقل از هزار باشد بر حرف غین مقدم دارند چنانکه رقم دو هزار چنین باشد بغ و صد هزار را چنین نویسند قغ و در تقویم از جهت دفع التباس جیم را بی دامن نویسند بدین صورت ح و دال را مثل همزه بدین طریقه ء و کاف را در افراد مسطح نویسند بدین رسم ک و در ترکیب مایل مثل کب و نون را در افراد چنین ں و در ترکیب بدین رسم نا

رقم نمایند در حروف باء یکنقطه نویسند وهاء را چون دایره کوچک ه ویاء را بدو افراد
معکوس نویسند ودر ترکیب مثل نون رسم نمایند بی نقطه بدین نهج سـ وکاف
جیم را بکاف حا وکاف زاء را چنین رقم نمایند اح ا وباقی حروف را بطریق مشهور
ثبت نمایند جائیکه ارقام خالی باشد انجا صفر نویسند بدین صورت ها وداوزا
مشهور است بتقویم دوازده تحقیق تعیین نمایند بجهة ثبت بعضی اوضاع کواکب
سبعه سیاره وعلی حال الان ایشان در مدت یکسال شمسی که از زیج استخراج کرده
باشند سال شمسی بحساب سیصد وشصت وپنج روز باشد تقریبا ومدار تقویم
بر ماهها جلالی است که بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وان
اصطلاح نسبت ابلا زیاده ونقصان سیصد وشصت روز بود وپنج روز واز
سال شمسی ماند وان پنج روز را خمسه مسترقه گویند از جهة انیروزها یکورق
اضافه کنند تا سیزده ورق باشد وابتدای تقویم را از روز نوروز سلطانی نمایند
که آفتاب از حوت بحمل نقل کرده باشند اگر تحویل قبل از نصف النهار باشد آن
روز را نوروز گویند اگر بعد از نصف النهار باشد روز بعد از تحویل را نوروز
گویند در تقویم بر صفحه دست راست که بصفحه شمس اشتهار دارد اوراق
دوازده گانه اول جدولی باریک در وضع کنند جهة ایام هفته بود در ابجد اول
یکرقم نویسند علامة اسابیع بدین دستور است یکشنبه ا دوشنبه ب سه شنبه
ج چهارشنبه د پنجشنبه ه جمعه و شنبه ز وبعد از انسه جدول باریک رسم نمایند

بجهة

بجهة تاریخ سه گانه در جدول اول تاریخ عربی را ثبت کنند نام ماهها این
تاریخ اینست اول محرم الحرام دویم صفر المظفر سیم ربیع الاول چهارم
ربیع الثانی پنجم جمادی الاول ششم جمادی الاخر هفتم رجب المرجب هشتم
شعبان المعظم نهم رمضان المبارک دهم شوال المکرم یازدهم ذی قعدة الحرام
دوازدهم ذی حجة الحرام ودر جدول دویم تاریخ رومی را نویسند نام ماهها او اینست
اول تشرین اول دوم تشرین ثانی سیم کانون اول چهارم کانون ثانی پنجم شباط
ششم اذر هفتم نیسان هشتم ایار نهم حزیران دهم تموز یازدهم اب دوازدهم
ایلول ودر جدول سیم تاریخ جلالی را وضع نمایند نام ماهها اینست اول
فروردین ماه دوم اردبهشت ماه سیم خرداد ماه چهارم تیر ماه پنجم مرداد ماه
ششم شهریور ماه هفتم مهر ماه هشتم ابان ماه نهم اذر ماه دهم دی ماه یازدهم
بهمن ماه دوازدهم اسفندار ماه وعدد روزها را بارقام نویسند بدین طریق
اول ا دویم ب سیم ج چهارم د پنجم ه ششم و هفتم ز هشتم ح نهم ط دهم ی یازدهم یا
دوازدهم یب سیزدهم یج چهاردهم ید پانزدهم یه شانزدهم یو هفدهم یز هجدهم
یح نوزدهم یط بیستم ک بیست ویکم کا بیست ودوم کب بیست وسیم کج بیست وچهارم کد بیست
وپنجم که بیست وششم کو بیست وهفتم کز بیست وهشتم کح بیست ونهم کط سی ام ل وهرگاه
روزهای یکی از ماهها باخر رسد نام ماه مجدد را در یمین ابجد روزها در جدول
وسیع ثبت نمایند چنانکه در تاریخ عربی بیست ونه باشد یا سی تمام ودر رومی بیست وهشت

بود

بود یا بیست و نه یا سی و یک و یا سی تمام و در جدالی سی باشد بلا کلام و غلط اند آنکه حکما
بعد از عناصر که آن کرهٔ خاک و کرهٔ آب و کرهٔ هوا و کرهٔ آتش باشد فلک کلی
اثبات کرده اند در توی یکدیگر چون پردهای پیاز زیرا کواکب سیاره هفت اند اول
قمر و ماه نیز گویند دوم عطارد و تیر نیز خوانند سیم زهره که مشهور است بناهید چهارم
شمس که مسمی است بآفتاب پنجم مریخ که موسوم است به بهرام ششم مشتری که معروف است به برجیس
هفتم زحل که ملقبست بکیوان و رقمهای ایشان در تقویم حرف آخر هر یک باشد چنانکه
علامت قمر است ل علامت زحل و باقی برین قیاس و هر یکی را ازین کواکب فلکی است
علیحده بجهت آنکه غیر از حرکت قسری شبانروزی هر کدام را بخصوص حرکت ارادی یافته اند
از مغرب بمشرق غالبا و در مقدار مخالف یکدیگر پس هر یکی را فلکی ثابت کرده اند چه
بنا بر اصول ایشان یک جسم بسیط را حرکت مختلف ممتنع است و ایضا محال است که کوکب در
فلک بطریق ماهی در آب حرکت کند چه خرق و التیام باعتقاد ایشان بر فلک
روا نیست و فلک زحل فوق همه افلاک است و فلک قمر تحت همه و فوق فلک قمر
فلک عطارد است و بعد از او زهره بترتیبی که مذکور شد بطریقی که محیط چنانکه سطح مقعر
هر یک مماس سطح محدب آن دیگریست که در تحت اوست و اثبات ترتیب را بر چند وجه
کرده اند از جمله گویند که مشاهده نموده اند که زحل در حین مقارنه منکسف شده است
بمشتری و مشتری بمریخ و مریخ بزهره و زهره بعطارد و عطارد بقمر و هیچ شک نیست
که فلک کوکب کاسف در تحت فلک کوکب منکسف است اما از انیقاع معلوم نتوان کرد

که آفتاب در تحت و فوق کدام کوکبست چه کواکب در حال مقارنه با آفتاب مضمحل شوند
از جهت این امر وجه دیگر ذکر نموده اند که کواکب هر کدام که اقرب باشند بارض اسرع
اند از آنکه ابعد اند از ارض و چون شمس در تمام حرکت خاصهٔ خود اسرع است از مریخ
و ابطأ از زهره باید که میان زهره و مریخ باشد آفتاب را نیر اعظم گویند زیرا که اعظم
و اضوء کواکبست و قمر را نیر اصغر چه اصغر است از شمس و اضوار کواکب دیگر و سه کواکب
را که فوق شمس اند علویه نامند و از ایشان زحل و مشتری را علویین گویند و سه کوکب
دیگر را که تحت شمس اند سفلیه گویند و زهره و عطارد را سفلیین نامند و پنج کوکب را
غیر از نیرین خمسه متحیره گویند بسبب رجوع و استقامت و سرعت و بطوء ایشان و کواکب
ثوابت بسیار اند بحدی که احصای ایشان ممکن نیست و بجهت ثوابت فلک دیگر ثابت کرده اند فوق
فلک زحل چه قبل ازین مذکور شد که در یک کره دو حرکت مختلف ممتنع است
و این سبعه سیاره را چون مختلف الحرکه بودند هفت فلک ثابت کردند بعد از آن
بنظر تدقیق در کواکب ثابته حرکتی یافته اند بسیار بطی از آنجهت که بسیار بطی است
ثابته گویند همه موافق در جهت و مقدار پس احتیاج شد باثبات فلک ثامن که همه
ثوابت در آن فلک مرکوز اند و این فلک را محیط بافلاک سیاره اثبات کرده چه هر کدام
از سیاره کاسف شوند ثابته را و این فلک را فلک البروج و فلک ثوابت و فلک مصور
گویند و کرسی عبارت ازین فلکست چون کواکب سیاره و ثابته را غیر از حرکت خاصه ایشان
حرکتی دیگر است سریع چنانکه قریب بشبانروزی یک دور را تمام کنند پس محتاج شدند

بفلك ديگر كه اين افلاك را حركت بدهد و بواسطه تحرك افلاك ثمانيه باين حركت اين
فلك را محيط بكل اثبات كرده اند از افلاك الافلاك و فلك اطلس و فلك اعظم و فلك اقصى
نامند در عرف اهل شرع عرش گويند و هر يك از افلاك ثمانيه مذكوره را حركتيست از مغرب
بمشرق مخالف حركت فلك الافلاك كه آن از مشرق است بمغرب چنانكه نظر جليل و دقيق
بر آن دالست و تحت فلك قمر عناصر چهارگانه اند اول كره آتش چنانكه سطح محدب او
مماس سطح مقعر فلك قمر است دوم كره هوا چنانچه سطح محدب او مماس سطح مقعر
كره آتش است سيم كره آب چهارم كره خاك كه مركزش مركز عالمست و اين هر چهار بمنزله
يك كره است چه آب بر زمين احاطه تام نكرده است بلكه قريب بربع از زمين ظاهر است
وهو ابدين   و هذا صورة الافلاك و العناصر   دو كره محيط شده ا

بلند و پستيها كه در روى زمين است
او را از كرويت بدر نمياورد زيرا نسبت بر فين صورت محسوس ندارد نقطه ها در معرفت بروج

ولجزو

و اجزاء آن و گاه نمود ميشود كه داير عظيمه در فلك نهم فرض كرده اند محاذي منطقه
فلك ثوابت چنانكه يك قطب او بطرف شمال بود و ديگري بطرف جنوب و آن دايره را به
دوازده قسم قسمت كرده اند متساوي و هر قسمي را برج نام نهاده اند و هر برجرا
بسي قسمت كرده اند هر قسمي را درجه گويند و هر درجه را بشصت بخش كنند هر يكرا
دقيقه خوانند هر دقيقه را بشصت ثانيه و هر ثانيه را بشصت ثالثه تا عاشره قسمت
مينمايند اسامي بروج كه ماخوذ است از صوري كه متوهم شده است از كواكب ثابته
كه در وقت تسميه بروج در محاذي آن اقسام بودند با علامات اينست حمل ا ثور ب جوزا
سرطان د اسد ه سنبله و ميزان ز عقرب ح قوس ط جدي ى دلو يا حوت و كسي نگويد
كه چرا علامت بروج بنا بر قاعده كليه ارقام اعداد ايشان نيست چنانكه الف علامت
حمل باشد ب علامت ثور و بر اين قياس زيرا تقويم كوكب عبارتست از بعد او
از اول سر حمل و كوكب ماداميكه در برج حمل است هنوز بعد او از سر حمل بيك
برج نرسيده است و چون انتقال كرد به برج ديگر بعد او يك برج شود لهذا علامت
حمل را صفر كرده اند و ثور را الف و باقي بر اين قياس و در تقويم بعد از جدول طالع
ايام و ماهها هفت جدول بكشند جهت رسم تقاويم كواكب سبعه سياره و تقويم
كواكب عبارتست از بعد او از نقطه سر حمل بتوالي بروج ابتدا بشمس نمايند پس
بقمر پس بزحل پس بساير كواكب بر ترتيب افلاك و در عرض اين جدولها سه قسم نويسند
جهت مواضع كواكب از بروج در نيمروز هر يك اول رقم برج دوم درجه سيم دقيقه و كاتبا

درجند

در چند روز متوالی یکی از این ارقام مکرر شود آن رقم را در اینجا دو بار ننویسند بجهة تخفیف
کتابت و جایش خالی گذارند تا روز که کوکب از آن رقم بر رقم دیگر نقل نماید فایده
اول اینکه باید دانست که غیر از دایره مذکور که بر فلک نهم فرض کرده بودند و آن را منطقة البروج
نامیده بودند دایره بزرگ دیگر فرض کرده اند چنانکه دو قطب آن دایره یکی بطرف
جنوب است و دیگری بطرف شمال آن دایره را منطقه فلک الافلاک گویند و معدل
النهار نیز گویند زیرا که مرکز آفتاب چون بدین دایره میرسد روز و شب متساوی باشند و آن دایره
منطقة البروج را مقاطع دایره معدل النهار شده است در دو موضع از تقاطع دو نقطه
متقابل حادث شود آن دو نقطه را دو نقطه اعتدال گویند یکی را اعتدال ربیعی و دیگری را
خریفی گویند بعد کوکب از معدل را میل آن کوکب گویند و بعد او را از منطقة البروج (که عبارت باشد از محل)
عرض کوکب نامند (عبارت است از میزان) بعد از جداول تقاویم کواکب سیاره جدول دیگر بر کشند جهة
میل و عرض کواکب چنانکه بعد از جدول تقویم شمس در جدول دیگر میل او را
ثبت نمایند بدو رقم اول رقم درجه دوم دقیقه و آفتاب را عرض نبود چه دائما بر سطح
منطقه سیر میکند یعنی محاذی او باشد در فلک خود و از منطقه دور نشود تا عرض داشته
باشد بخلاف سایر کواکب که مدار ایشان محاذی منطقة البروج نیست (بلکه مقاطعت) و همچنین بعد از
تقاویم کواکب دیگر در جدولی عرض آن کوکب نویسند هم بدو رقم و عرض کوکب گاه
باشد بطرف شمالی منطقة البروج بود و گاه بطرف جنوبی و گاه روز بروز زاید باشد و گاه
ناقص و گاه رو بطرف سمت الراس باشد و گاه از سمت الراس گذشته بطرف جنوب میل

کند چون بطرف سمت الراس باشد آن را صاعد خوانند و چون از سمت الراس گذرد
بطرف جنوب آن را هابط نامند و رقمهای شمالی و جنوبی و صاعد و هابط را از حرف اول
گیرند و نشانهای زاید و ناقص را از دو حرف آخر و اینها را نیز در آن جداول بالای وی چنانکه
عرض شمالی و صاعد و زاید را رقم چنین باشد سصید و عرض جنوبی و هابط و
ناقص را چنین جهقص و همچنین است میل بدانکه دایره بزرگی نیز در فلک نهم
فرض کرده اند چنانکه دو قطب او یکی بطرف مشرق است و دیگری بطرف مغرب این دایره را
نصف النهار گویند زیرا شمس چون بدان دایره رسد فوق الارض نهار نصف شود
و دایره دیگر نیز فرض نموده اند که دو قطب او یکی فوق الارض دیگری تحت الارض باشد
این دایره محاذی سطح ارض باشد آن دایره افق نامند و غایة ارتفاع شمس را از دایره
افق وقت بودن او در دایره نصف النهار در مقابل هر روز جدولی رسم نمایند بدو
رقم اول درجه دوم دقیقه بدانکه جهت کوکب عبارت است از جهت حرکت او در یکشبانه
روز و در تقویم بعد از جدول موضع قمر جهت قمر را در جدولی دیگر مینویسند بدو رقم
اول رقم درجه دوم رقم دقیقه بدانکه هر کوکبی از سیاره سبعه غیر از شمس در فلک
خود از حرکت خاصه دایره احداث کند آن دایره را مدار آن کوکب گویند این دوایر
مقاطع منطقه است در دو موضع چه محاذی منطقه حرکت نکنند بخلاف شمس و از آن تقاطع
دو نقطه حاصل شود متقابل یکدیگر یکی را که چون کوکب از آن گذرد بطرف شمال
منتقل بود آن نقطه را راس نامند و آن دیگری را که از آن گذرد بطرف جنوب آن را ذنب گویند

اجزاء قوس النهار او قلت از اجزاء قوس النهار مداری که اقرب است باو و اجزاء قوس اللیل
بعکس و هر مداری که اقرب است بقطب شمالی معدل اجزاء قوس النهار او اکثر است
از اجزاء قوس النهار مداری که ابعد است ازو و اجزاء قوس اللیل بعکس این و وقت
گذشتن آفتاب از اول جدی که مدار او ابعد مدارات اجزاء بروج است از قطب شمالی
تا رسیدن او باول سرطان که مدار او اقرب مدارات است باین قطب قوس النهار متزاید
بود همچنین ساعات نهار و قوس اللیل و ساعات او متناقص و از گذشتن آفتاب از
اول سرطان تا اول جدی قوس النهار ساعات نهار متناقص و قوس اللیل و ساعات
او متزاید بود و اول حمل و اول میزان که مدار ایشان نه ابعد است نه اقرب قوس
النهار او با قوس اللیل متساوی باشد همچنین ساعات نهار او با ساعات لیل فتامل و
جدول ساعات روز جدولی دیگر بکشند جهة ساعات و دقایق ما بین طلوع صبح
و طلوع آفتاب در مقابل هر روز بدو رقم اول رقم ساعات دوم علامت دقیقه
فصل بدانکه نظر در اصطلاح منجمان اتصال کواکب بخانه است تا بفوقانی از
مواضع مخصوص و آن پنج موضع است اول آنکه چون دو کوکب یا بیشتر در یک برج و یک درجه
و یک دقیقه جمع شوند آنرا قران و مقارنه خوانند باین معنی که دو خط از مرکز عالم خارج شود
بمرکز هر دو کوکب گذشته بفلک اعلی منتهی گردد و دایره بزرگی فرض کنند که بدو
قطب منطقه گذشته بطرف هر دو خط گذرد یا نوع قسی باشد که عرضهای ایشان تفاوت داشته
باشد اما چون متساوی بود یک خطی از مرکز عالم خارج شود بمرکز هر دو کوکب گذشته

بفلک

بفلک اعلی منتهی گردد علامت قران و مقارنه اینست و قران شمس و قمر را اجتماع
خوانند رقمش ع بود و قران کواکب را با راس و ذنب مجاسده نامند دوم آنکه میان
ایشان شصت درجه بعد واقع شود که سدس دور است آنرا تسدیس گویند علامتش
س باشد سیم آنکه بعد میان ایشان نود درجه برسد که ربع منطقه است آنرا تربیع
نامند رقمش اینست چهارم آنکه صد و بیست درجه فاصله در میان ایشان باشد آنرا
تثلیث گویند رقمش ب پنجم آنکه صد و هشتاد درجه بعد واقع شود که نصف دور است
آنرا مقابله خوانند و علامتش ل باشد مقابله شمس و قمر را استقبال گویند رقم او
ل باشد راس و ذنب را کواکب غیر مقارنه نبوند بر اعراضها و نظر غیر قران اتصال
شعاع کواکب است با یکدیگر و راس و ذنب را شعاع نیست چه نقطه است موهوم و زهره
عطارد را با شمس غیر مقارنه که احتراق ایشانست نبود و میان ایشان غیر قران
و تسدیس نباشد بسبب آنکه در سطح فلک کلی هر کوکب که فلک ممثل آن کوکب گویند
چه مماثلست با فلک البروج در مقدار حرکت و در اقطاب در مرکز فلک دیگر ثابت
کرده اند که محدب او مماس محدب ممثلست بیک نقطه آنرا اوج گویند و مقعرش مماس
مقعر ممثل است بیک نقطه آنرا حضیض نامند و آن فلک را خارج مرکز خوانند چه
مرکزش با مرکز عالم مطابق نیست و جرم شمس در این فلک مرکوز است و در سطح خارج
مرکزهای کواکب فلک دیگر ثابت کرده اند که آنرا فلک تدویر آن کوکب خوانند و جرم
کوکب در این فلک مرکوز است و همیشه مرکز جرم شمس با مرکز فلک تدویر زهره و عطارد

در منتهی

سامتشابه یعنی که خطی خارج از مرکز عالم چون بمرکز تدویر زهره و عطارد بگذرد
همچنین از مرکز جرم شمس گذشته بفلک اعلی منتهی گردد پس لاجرم این دو کوکب
چون در تدویر با این خط رسند محترق گردند و چون از این خط زایل نمایند هر آینه در یکی
از دو طرف آفتاب باشند و هرگز از آفتاب زیاده از نصف قطر تدویر دور نشوند و غایت
آن در زهره چهل و هفت درجه است و در عطارد بیست و هفت درجه پس آفتاب این دو
کوکب را غیر از احتراق نظری دیگر صورت نبندد چه مقدار نظر تسدیس که اقل مقدار انظار
شصت درجه است ایشان را با یکدیگر غیر از قران و تسدیس نباشد چه مرکز تدویر این
دو کوکب چنانکه گفتیم مقارن یکدیگرند پس لامحاله قران متصور است و چون اتفاق
افتد که هر یک در طرفی از دو طرف آفتاب باشند هر آینه میان ایشان تسدیس ممکن گردد
چه بعد ایشان از یکدیگر بقدر مجموع بعد هر یک از آفتاب که آن از هفتاد درجه متجاوز
است تواند رسید و ظاهر است که حد تسدیس از شصت درجه بیش نیست لکن به
نود درجه نرسد که نظر تربیع ممکن باشد که اقل مقدار انظار بلفی است بدانکه
اتصال دیگر در میان کواکب هست که آن را تناظر گویند و آن بر دو قسم است یکی
مطلعی و آن بودن دو کوکب سیاره است از دو طرف اول حمل که بعد ایشان از نقطه
سر حمل برابر باشد و علامتش طلوع بود و آن را مطلعی بسبب آن گویند که چون معدل النهار
و منطقة البروج دو دایره متقاطعند هر آینه قسی از منطقة البروج که بحرکت
معدل متحرک باشند متفاوت المقدار طلوع کنند این مقدار را مطالع منطقه خوانند

مطالع

مطالع دو جزو متساوی البعد از اول حمل که تناظر در آن متحقق شود برابر بود
بهمین جهت تناظر مطلعی نامند و قسم دیگر را استوایی و زمانی نامند و آن بودن دو کوکب
سیاره است در دو طرف سر سرطان چنانکه بعد ایشان از اول نقطه سر سرطان برابر
بود و این نوع را استوایی و زمانی بجهت آن گویند که دو جزو از منطقة البروج که متساوی
البعد باشد از اول سرطان یک مدار رسم کنند و زمان نهار آن دو جزو با یکدیگر برابر
بود چه هر دو در یک مدارند و قوس النهار ایشان باشد بدانکه هر یک از خمسه متحیره
اگر مقدار تقویم او در یک نصف النهار بیشتر از نصف النهار سابق بود آن را مستقیم
گویند و اگر کمتر بود راجع و اگر مساوی باشد مقیم و تحقیق این اوضاع آنست که دو
خط فرض نمایند از مرکز عالم خارج شود و از جانبین فلک تدویر مماس او شوند لامحاله
تدویر منقسم به دو قسم شود اعلی و اسفل هر آینه قسم اعلی اعظم خواهد بود و همچنین
خطی دیگر که از مرکز عالم خارج شد و از مرکز تدویر گذشته بفلک اعلی منتهی
گردد لامحاله در منطقه تدویر دو نقطه ~~تعیین نقطه~~ احداث کند یکی بطرف اعلی
و دیگر بطرف اسفل و آنچه در طرف اعلی است ذروه گویند و آنچه بطرف اسفل است حضیض
تدویر نامند چنانکه متصور است مخفی نماند که قوسها متساوی در قطعه علیا تدویر
آنچه بذروه اقرب است اعظم نماید از آنچه ابعد است و همچنین قوسها از قطعه سفلی آنچه
اقرب است بحضیض تدویر اعظم نماید از آنچه ابعد است پس کوکب در رفتن اعظم سریع
نماید و در قطعه اصغر بطیء و حرکت که این خط خارج از مرکز عالم با آن حرکت متحرک باشد

حرکت

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
۲-۳۵۴
۱۰۵۱۰ع

حرکت مرکز معدل گویند و این حرکت دائماً بر توالی بروج است و مرکز تدویر با این خط حرکت
کند چه مرکز تدویر بر این خط است و چون افلاک تداویر کواکب شامل ارض نیستند
لاجرم اگر اعلای ایشان بر توالی حرکت کند حرکت اسفل بر خلاف توالی خواهد شد
چنانکه در متحیره است و اگر اعلا بر خلاف توالی بود اسفل بر توالی خواهد بود چنانکه
در قمر است و هر یک از کواکب متحیره چون در اعلای تدویر باشند حرکت ایشان بر توالی
سریع نماید چه کوکب در این حال بمجموع حرکت مرکز معدل و حرکت تدویر متحرک شود و
چون باسفل تدویر انتقال کند حرکت کوکب بر توالی بطی شود اکنون در اینحال کوکب
بقدر فضل حرکت مرکز معدل بر حرکت تدویر حرکت کند و هر چند کوکب بحضیض تدویر
نزدیک شود حرکت تدویر بر خلاف توالی سریع شود و فضل مذکور که بر توالی است
کمتر و کوکب بطی‌تر نماید اما چون هنوز حرکت مرکز کوکب بر توالی است کوکب را مستقیم
گویند تا بجائی رسد که حرکت تدویر بخلاف توالی با حرکت مرکز معدل بر توالی مقاومت
کند یعنی با یکدیگر مساوی شوند در اینحال چنان نماید که کوکب در یکجا ساکن است آنرا مقیم
گویند و بعد از آن حرکت تدویر زیاده آید بحرکت معدل و کواکب بقدر زیادتی بخلاف
توالی حرکت کند در اینحال کواکب را راجع خوانند تا اینکه بحضیض تدویر رسد حرکت
او در رجعت سریع باشد چون از نقطه حضیض گذرد در حرکت رجعت بطی شود
تا اینکه باز مقیم باشد چون باز انتقال کند باعلای تدویر مستقیم شود و تا رود در
استقامت سریع باشد تا بذروه رسد که غایت سرعت اوست و از آنچه گفتیم لازم آید که کوکب

دیگر

در یکدوره تدویر دوبار مقیم گردد یکی در آخر استقامت و در اول رجعت یکی در آخر رجعت
و اول استقامت و قمر را اگرچه تدویر هست اما حرکت او در قطعه علیا بر خلاف توالی
است سریع از حرکت مرکز معدل او نیست تا رجعت لازم آید لکن در قطعه علیا بطی باشد
در سفلی سریع در تقویم علامت رجعت و استقامت را از دو حرف آخر گیرند چنانکه
رقم رجعت ع بود و علامت استقامت ت باشد و رقم مقیم همان لفظ مقیم شود و همچنین
انتقال کواکب از برجی ببرجی در حال استقامت تحویل گویند و رقمش ل باشد و در
رجعت عکس نامند و علامتش همان عکس بود و در تقویم نظرات و تناظر و حالات
کواکب را غیر از قمر در جدولی پیش از جدول اسابع بیاورند و این جدول را اتصالات
کلی نامند چنانکه بعد از علامت نظر یا شاطر پنج رقم رسم نمایند اول و دوم رقم
کواکب که با یکدیگر متصل بود سیوم علامت بود که ما اسم گرکب نمایند با رقم اسابع
اگر در روز باشد و رقم لیل که ل است اگر در شب بود باشد چهارم رقم ساعت پنجم دقیقه
ساعت و بعد از علامت تحویل و عکس نیز پنج رقم بنویسند اول رقم کوکب دوم علامت
برج سیوم علامت نهار اگر در روز باشد و رقم لیل اگر در شب بود چهارم رقم ساعت
یعنی چند ساعت از اول روز یا شب پنجم علامت دقیقه ساعت و دانستن اینکه احتراق کدام کواکب
است و یا رجعت کدام و یا استقامت کدام است رقم کواکب با علامت ایشان مرکب نمایند چنانکه رجعت
مشتری را چنین بنویسند عی و استقامت زهره را چنان هت و احتراق عطارد را بدینگونه
فه و انکساف و اوج و حضیض و شرف و هبوط کواکب را نیز در میان این جدول بیان کنند علامات

ایشان

ایشان اینست که علامه انتکاث بالفظ انتکاث ح رقم اوج علامه حضیض یعنی
شرف ط رقم هبوط و علامت اول و آخر ابدا از اول رقم شرف و هبوط بنویسند چنانکه علامت
اولست رقم آخر و انتکاث باطل شدن نظر یا شاطر بود برجعت و یا باستقامت و یا بطؤ
و یا بسرعت چنانکه کوکب متوجه نظر یا شاطر کواکب دیگر باشد پیش از رسیدن بحقیقه
آن نظر و شاطر حرکت یکی از آن دو کوکب متغیر شود بسبب یکی از این عوارض پس آن
نظر و یا شاطر باطل شود و آن بطلان را انتکاث گویند و حقیقت اوج و حضیض و شرف
و هبوط مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی بدانکه تسدیس و تثلیث نظر دوستی اند و
تربیع و مقابله نظر دشمنی اند و نظر قران با کواکب سعد که مشتری و زهره است سعد
باشد و با کواکب نحس که زحل و مریخ بود نحس باشد و نظر دوستی با سعدان محمود التأثیر است
و با نحسان در این مرتبه نیست بلکه قلیل النفع است و شاید در بعضی مواد محمود باشد بنا بر
مناسبت و نظر دشمنی با نحسان مذموم التأثیر است و با سعدان چندان بد نباشد و نظر
دوستی با نیرین محمود است و نظر دشمنی و مقارنه مذموم است و عطارد در سعادت و نحوست
تابع کوکب متصل است و چون کوکب متوجه نظر یا شاطر کوکب دیگر یا مجاسد یکی از رأس
و ذنب قمر باشد هر آینه پیش از رسیدن بحقایق آنها بچند درجه سعادت و نحوست از آن
اکتساب کند و بعد از تمام اتصال تا چند درجه سعادت و نحوست او باقی باشد و این درجات
را اجرام و انوار خوانند و این مبنی است بر اجرام کواکب چه جرم هر یک از زحل و مشتری
نه درجات است و جرم مریخ هشت و جرم شمس پانزده درجه و جرم هر یک از زهره و عطارد هفت درجه

وجرم قمر و هر یک از رأس و ذنب قمر دوازده درجه چنانکه اجرام کواکب را این نظم مسطور است
نظم بدان اجرام سیار است بترتیب لطیط و نجم سبه هر ز ترتیب و چون کوکب قریب بحد
اتصال بود بعد میان کوکب و موضعی که عین نظر یا شاطر یا مجاسد بدان موضع یا کوکب
دیگر متحقق شود بقدر مجموع جرمین هر دو باشد آنرا متصل گویند یعنی فاز اتصال
باشد و اگر بعد بقدر نصف مجموع جرمین هر دو رسد یا بقدر جرم کمتر آغاز قوت اتصال
بود چون مرکز هر کوکب بهر رسد در قران یا بعد ایشان بقدر سدس دور بود در تسدیس و
یا ثلث دور باشد در تثلیث و یا ربع دور بود در تربیع و یا نصف دور باشد در مقابله
آنرا تمام الاتصال گویند یعنی عین قوة اتصال و چون بار دیگر بعد بقدر نصف مجموع
جرمین یا بقدر جرم اقل الجرمین رسد آخر قوت اتصال بود و چون بقدر مجموع
جرمین رسد منصرف شود بدانکه گاه باشد که قمر به برجی انتقال کند و در آن برج
بکوکبی متصل نشود و نقل کند به برج دیگر این حال را وحشی السیر نامند چه قمر در
این حال مثل شخصی بود که بشهری برآید و هیچکس را نه بیند لاجرم وحشت بر وی غالب گردد
و این حال را منجمان در اختیارات نحوست شمرند بدانکه هر یک از کواکب علویه پیش
از احتراق بچند روز در مغرب مختفی شوند و بعد از آن از مشرق ظاهر شوند و هر یک
از کواکب سفلیه پیش از احتراق گاهی در مغرب مختفی شوند و گاهی در مشرق
و بعد از خفا یا در مغرب ظاهر شوند یا در مشرق بسبب آنکه چون شمس از مقابله
کوکب علوی منصرف شود هر آینه بجهت سرعت سیر بر کوکب سبقت گیرد و روز بروز با و مقاربت

شود تا بعد میان ایشان نشصت درجه برسد و کوکب را در اینحالت مغربی خوانند چه در وقت
شام در افق غربی مرئی شود و هرچه آفتاب سیر کند کوکب بر او نزدیک شود تا در حوالی
افق تحت شعاع آفتاب مختفی شود و اختفاء او بود در مغرب تا بحد اتصال رسد که
احتراقست و بعد از او چون آفتاب سرعت از کوکب بگذرد او در طلوع سبقت گیرد
بر آفتاب اما از غلبهٔ نور خورشید هنوز مرئی نشود تا مقداری از یکدیگر دور شوند کوکب
وقت صبح در مشرق بنظر آید و این ظهور او بود و بعد از آن کوکب را مشرقی خوانند تا نشصت
درجه و احتراق ایشان در اوسط ایام استقامت باشد و مقابله اش در وسط ایام رجعت
چه قاعده علم بر این بقلیدار این چنین نمود که بعد کوکب علویه از ذروه تدویر خود نسبت باجزاء
تدویر بقدر بعد مرکز تدویر ایشان از آفتاب نسبت باجزاء فلک البروج پس لا محاله احتراق
ایشان در ذروه بود که وسط ایام استقامتست و مقابله با آفتاب در حضیض که وسط
ایام رجعتست و هر یک از کواکب سفلیه در وسط زمان استقامه و رجعت محترق شوند
چنانکه مذکور شد پس در بعضی احوال پیش از احتراق وسط استقامه در مشرق مختفی
شوند که از اختفاء صباحی گویند و بعد از احتراق در مغرب ظاهر شوند که از ظهور
مسائی نامند و ایضا در بعضی احوال پیش از احتراق وسط رجعت در مغرب مختفی شوند
که از اختفاء مسائی گویند و بعد از آن در مشرق ظاهر شوند که از ظهور صباحی نامند
بیانش آنست که هر یک از این دو کوکب در حال ظهور صباحی چون باعلای تدویر خود انتقال
کنند لا محاله روز بروز بجانب آفتاب میل کنند در حوالی افق مشرق قریب بطلوع آفتاب

مختفی شوند چون بذروه رسد که محل وسط ایام استقامتست محترق شوند پس بواسطه
سرعت سیر از آفتاب ~~حجت کیرند~~ سبقت گیرند و چون مقداری از آفتاب دور شوند آنگاه
در مغرب ظاهر شوند و او را در اینحال مغربی خوانند هرچند بر آید کوکب از آفتاب
دورتر شود چنانکه هر شام او را بالا تر از شام سابق بینند تا بقدری که مقتضی نصف
قطر تدویر است برسد و آنرا حد تغرب گویند و چون از آن بگذرد با سفل تدویر انتقال
کند که بر خلاف توالی متحرکست پس روز بروز نزدیک آفتاب شود چنانکه هر شام از شام
اول کمتر بود تا در حوالی افق غربی تحت شعاع آفتاب بر آید و مختفی شود تا اینکه به
حضیض رسد که موضع وسط رجعتست هر اینه در انحال محترق بود و بعد از احتراق
بحرکت اسفل تدویر بطرف صباحی آفتاب میل کند چون مقداری از آفتاب دور شود
تا بامداد در افق مشرق ظاهر شود و او را در اینحال مشرقی خوانند هرچند روز از
آفتاب دورتر شود چنانکه هر صبح او را ارفع از صبح سابق بینند تا باز بحد تشریق رسد
و باعلی تدویر انتقال کند و بحال اول عود نماید و در میان این جدول که جدول
اتصالات کلی نامند ظهور و خفاء خمسهٔ متحیره را در مقابل نوزده مفروض ثبت
نمایند علامت ظهور ط بود و رقم خفاء ح باشد علامت کوکب مخفی و ظاهر را
لا حق بعلامت ظهور و خفا بکنند اگر ظهور یا خفاء شرقی باشد در پیش او حرف
ق نویسند و اگر غربی بود حرف ب نویسند بدانکه دور فلک هشتم را بدوازده
قسمت کرده بودند تا وجود او بر بیست هشت قسم متساوی قسمت کرده اند ابتدا از اول حمل

هر قسمی را منزل نامند چون قمر بحرکت خاصهٔ خود هر شبانه روزی یک منزل را قطع
کند این منزلها را امثال قمر گویند و نام منازل اینست شرطین بطین ثریا دبران
هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا سماک
غفر زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده ذابح بلع
سعود اخبیه مقدم مؤخر رشا و هر یک را از این منازل علامتی
دارد و شمس هر منزل را سیزده روز تقریبا برود و چون منزل را قطع کند هر اینه
انمنزل یعنی علامت او پیش از طلوع آفتاب در مشرق ظاهر شود و ظهورش طلوع
نامند و در تقویم طلوع منازل را در میان اتصالات کلی بنویسند علامتش
باشد یا لفظ طلوع بدانکه گاه باشد که یکی از این انظار یا شاطر یا تحویل یا
غیر ذلک در نصف النهار روی نماید که اینها اتفاق افتاده است در اینحال ساعت
و دقیقه را نمی نویسند بلکه حرف فاء را علامت نصف یا حرف راء که رقم نهار باشد
بنویسند و باشد که پیش از این جدول جدولی دیگر برکشند جهة سهم الحوادث یعنی دلیل
جزئی روزگار را که استخراج کرده اند بدین طریق که تقویم شمس را از تقویم قمر
ناقص کنند و ما بقی را بر تقویم زحل افزایند هر جا شد موضع سهم الحوادث است
بسه رقم اول رقم برج دوم درجه سیوم دقیقه و احکامش را در آخر تقویم در جدولی
بنویسند بدانکه ارقام اسابیع و تاریخ عربی را نیز در صفحهٔ یسری که بصفحهٔ قمر اشتهار
دارد در دو جدول باریک رسم نمایند و بعد از و جدولی برکشند جهة انتقال قمر از برجی

برج

ببرجی و در آن جدول سه رقم بنویسند اول رقم ساعت دوم دقیقه سیم علامت روز
اگر انتقال در روز باشد یا علامة شب اگر در شب بود و بعد از آن جدولی باریک برکشند
جهة بودن قمر در بروج و بعد از آن شش جدول مساوی ثبت نمایند جهة انظار قمر با
کواکب باقی ابتداء الشمس نمایند پس بزحل پس بسایر کواکب بترتیب افلاک و در
آن جدول چهار رقم بنویسند اول رقم نظرات دوم رقم ساعت سیم دقیقه ساعت
چهارم روز یا شب و در میان این جدولها جایی که خالی باشد حالات قمر را بنویسند
یعنی رسیدن او بدرجه هبوط و یا رسیدن او بتحت الشعاع و آن پیش از اجتماع بود
بدوازده درجه و یا خروج او از تحت الشعاع که آن بعد از اجتماع بود بدوازده
درجه و رسیدن او و بودن بدرجه نیره که آن درجاتی است میان شرف شمس و شرف قمر
یعنی از نوزده درجه حمل تا سه درجه ثور و بطریقهٔ محترقه و آن درجاتی است میان هبوط
شمس و هبوط قمر یعنی از نوزده درجه میزان تا سه درجه عقرب و یا مجاسدهٔ او با راس یا ذنب
و یا کید و کید نقطه نحس است از منطقه که از اسیر تیت معکوس و بعضی گویند کوکبی
است غیر متعلق المکان و بعضی را اعتقاد چنانست که موضع او تحت فلک عطارد
است بهر تقدیر نحس است چون قمر با او بود احتراز از امور اولی است و علامات نظرات
و شرف و هبوط قبل از این مذکور شد و علامت مجاسدهٔ قمر با راس ر نویسند
و با ذنب ب و علامت تحت الشعاع تع و علامة خروج از شعاع خع علامت نیره یره و
علامة طریقه محترقه حه باشد و مجاسدهٔ قمر با کید مه نویسند و بعد از اینها جدولی باریک

برکشند

شق القمر شب سیزدهم شوال اما ایام معلومات ده روز اول ذیحجه است ایام تشریق
یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه عید غدیر خم هجدهم ذیحجه یوم ترویه هشتم
ذیحجه یوم عرفه نهم ذیحجه عید اضحی دهم ذیحجه یوم مباهله و ختم بخش بیست و چهارم
ذیحجة الحرام است یوم مبعث بیست و هفتم ماه رجب اما ایام مشهوره تاریخ رومی میلاد
عیسی بیست و پنجم کانون الاخر مولود یحیی بیست و یکم حزیران خاچشویان امنه ششم
کانون الاخر میلاد یوحنا بیست و پنجم نیسان یوحنا نام شخصی است که تقویت دین
عیسی نمود عید شمع دویم شباط و انروز است که عیسی بمعبد نصاری آمد
سقوط جمره اول هفتم شباط سقوط جمره دویم چهاردهم شباط سقوط جمره سیم
بیست و یکم شباط و جمره در لغت اخگر آتش را گویند و بزعم ایشان چنانست که درین
ایام سه جمره را از جانب بالا بجانب سفلی یعنی جمره اول در آب اثر کند جمره دوم در زمین
و بعضی عکس این گفته اند جمره سیم باتفاق در اشجار اثر نماید و قوه نما بحرکت در آید
اول ایام عجوز بیست و ششم شباط است اول ریاح بوارح هجدهم ایار است اول ایام با
حوز نوزدهم تموز بود عید تجلی ششم آب است و گویند درین روز عیسی تجلی کرد بر حواریان
ارمیان ابر اول جشن بادسموم پانزدهم حزیران است اما ایام مشهوره تاریخ قدیمی
نوروز عامه اول فروردین ماه بود نوروز خاصه ششم فروردین ماه مهرگان عامه شانزدهم
مهرماه بود فارسیان این روز را تعظیم نمایند مهرگان خاصه بیست و یکم مهرماه باشد
رکوب کوسه اول آذرماه بود نوشتن رقعه کژدم پنجم اسفندارمذ باشد چنانکه منوچهری

بجد

مجید وارد است که حق سبحانه و تعالی عالم را بشش روز آفرید همچنین مجوس را اعتقاد
چنانست که خدا تعالی عالم را بشش گاه آفرید اول گاه اول یازدهم دی بود که آسمانها را
آفرید اول گاه دویم یازدهم اسفندارمذ ماه که آبرا خلق کرد اول گاه سیم بیست
و ششم اردیبهشت ماه بود که زمین را ایجاد کرد اول گاه چهارم بیست و ششم خرداد ماه
که نباتات را آفرید اول گاه پنجم شانزدهم شهریور ماه بود که بهایم را خلق کرد اول
گاه ششم بیست و یکم ابان ماه بود که اول خمسه مسترقه باشد انسان را از کتم عدم بعرصه وجود
آورد و فارسیان تعظیم این روزها نمایند و بلهو و لعب اشتغال کنند اما ایام مشهوره تاریخ
جلالی آمدن پرستوک ششم فروردین ماه حرکت حشرات الارض هشتم ماه مذکور
اول فریاد بلبل دهم شهریور آمدن لقلق نوزدهم اسفندارمذ ماه رفتن پرستوک
بیست و ششم آبان ماه اما ایام مشهوره که مبنی بر موضع آفتاب است نوروز سلطانی روزی
بود که آفتاب در نصف النهار آنروز در برج حمل باشد بشرط آنکه در نصف النهار روز سابق
در آخر حوت بوده باشد نوروز خوارزمشاهی روزی باشد که آفتاب بدرجه شرف رسد غایت
قوه ربیع در ثور بود اول ایام مسطر رسیدن شمس است بدرجه عقرب آخر ایام مسطر
در ثور باشد آغاز گرما جوزا بود امتزاج فصلین جوزا بود همچنین در سنبله قوس حوت
اول چله تابستان اول سرطان باشد غایة قوه گرما اسد بود اول چله زمستان
اول جدی بود بدانکه حکمای هند دوره نهاده اند که بر هفت بخش میگردد و هر بخش را
بکوکبی داده اند از ابتدا بکوکب گویند مدت هر بخش دوازده ساعت می باشد پس

مدار

برکشند جهت رباطات و در این جدول یک رقم رسم نمایند رقم هندسی یا بحروف و رقمش
از شش تجاوز ننماید زیرا که حکما منازل را بشش رباط داده اند متفاوت چنانکه در
رباط اول شش منزلست شرطین. طرفه. جبهه. قلب. شوله. مقدم و در رباط دویم
هفت بطین. نثره. زبره. اکلیل. نعایم. اخبیه. موخر و در رباط سیوم پنج ثریا. ذراع
صرفه. زبانا. بلده و در رباط چهارم شش دبران. هنعه. عوا. غفره. ذابح و سعود
و در رباط پنجم دو هقعه. بلع و در رباط ششم نیز دو سماک. رشا و جدولی دیگر بعد ازو
برکشند جهت بودن قمر در منازل و بمقابل هر روز نام یکمنزل رسم نمایند و چون سریع
السیر باشد بدو روز زیاده از دو منزل برود لهذا در نیم روز دویم دو منزل سیم را
و نام یکمنزل طرح کنند در حالت بطئ السیر در یک روز دو منزل قطع نشود اگر دو
جزم نام منزل را در جدول مکرر بنویسند و بعد ازو سعد نحس منازل را ثبت نمایند
و علامت ایشان را حرف اول گیرند و بعد ازو اتصالات قمر را بمثال نحس رسم نمایند
و در آن جدول سه رقم بنویسند اول رقم ساعت دویم دقیقه سیم علامت روز یا شب و
بعد ازو طبایع منازل را از رطوبت و یبوست و میانه در جدولی ثبت کنند علامت رطوبت
ط بود و یبوست س باشد و میانه م و حکما از رباطات و طبایع منازل استدلال کنند
باحوال هوا در مطر و غیر ذلک بدانکه طالع جزئی است از منطقه که در وقت مفروض
بر افق شرقی باشد و تفصیلش بعد ازین مذکور خواهد شد از اعمال حکمای ان تسییر
درجه طالع سال و درجهٔ بحیثیت آن تصور کردن حرکت نقطه ایست از منطقة البروج

کان

که ان نقطه درجه طالع تحویل بوده باشد تا موضع مریخ باشد در وقت تحویل بر توالی البروج
فی الحقیقه نا متحرکست باشد هر شبانه روزی پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه حرکت بکند
و اعتقاد ایشان است که چون این تسییر برسد بدلائل اصلی که در زائچه طالع سال
ثبت کرده اند از مراکز خانها و نظرات کواکب و مواضع هر یک از راس و ذنب استدلال
کنند بواسطه او بفتنه و فساد و آشوب عالم و در تقویم بعد از جدول طبایع منازل
در جدولی تسییر درجه طالع را بنویسند بازاء هر روز به سه رقم اول رقم برج دویم درجه
سیم دقیقه و بعد از ان جدول دیگر برکشند جهت رسیدن تسییر درجه بدلائل اصلی و انرا
سرودات گویند و در این جدول دو رقم نویسند اول رقم نظر دویم کوکب و جدول
دیگر بر آورند بجهت صاحب حد موضع تسییر چه او را در احکام نیز مدخلست و در انجا
یک رقم که علامت کوکبست بنویسند و بعد ازو سه جدول دیگر جهت تسییر درجه
مریخ و دلائل او بترتیب مذکور رسم نمایند و گاه باشد که بعد از جداول مذکوره
از تاریخهای مشهوره ثبت کنند مثل تاریخ ترکی و فرسی و فوارسه و بعد ازو جدول وقایع
برکشند جهت ایام مشهوره در تواریخ مذکوره و انرا توقیعات گویند چنانکه از ایام
مشهوره تاریخ عربی ایام معدوداتست که عشر اول محرمست و یوم عاشورا که دهم
محرمست لیلة الرغایب شب جمعه اول ماه رجبست فرا رفرض نماز چهاردهم ربیع
الآخر یوم استفتاح پانزدهم ماه رجب لیلة البرات پانزدهم شهر شعبان لیلة القدر
شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم شهر رمضان عید فطر غرهٔ شوالست

منو

شوال قمرست سیزدهم شوال سنا ایام معلومات ده روز اول ذیحجه است ایام تشریق
یازدهم ودوازدهم وسیزدهم ذیحجه عید غدیر خم هجدهم ذیحجه یوم ترویه هشتم
ذیحجه یوم عرفه نهم ذیحجه عید اضحی دهم ذیحجه یوم مباهله وخاتم بخش بیست وچهارم
ذیحجة الحرام مبعث بیست وهفتم ماه رجب اما ایام مشهوره در تاریخ روم میلاد
عیسی بیست وپنجم کانون الاخر مولود یحیی بیست ویکم حزیران خاچشویان امنه ششم
کانون الآخر میلاد یوحنا بیست وپنجم نیسان یوحنا نام شخصی است که تقویت دین
عیسی نمود عید شمع دویم شباط وان روزی است که عیسی بمعبد نصاری آمد
سقوط جمره اول هفتم شباط سقوط جمره دویم چهاردهم شباط سقوط جمره سیم
بیست ویکم شباط وجمره در لغت اخگر آتش را گویند وزعم ایشان چنانست که درین
ایام سه جمره را از جانب بالا بجانب سفل یعنی جمره اول در هوا اثر کند جمره دوم در زمین
وبعضی عکس این گفته اند جمره سیم باتفاق در اشجار اثر نماید وقوت نما حرکت زاید
اول ایام عجوز بیست وششم شباط است اول ریاح بوارح هجدهم ایار است اول ایام با
حوزا نوزدهم تموز بود عید تجلی ششم آب است وگویند درین روز عیسی تجلی کرد بر حواریان
ارمیا ابر اول جستن باد سموم پانزدهم حزیران است اما ایام مشهوره در تاریخ قدیم
نوروز عامه اول فروردین ماه بود نوروز خاصه ششم فروردین ماه مهرگان عامه شانزدهم
مهرماه بود وفارسیان این روز را تعظیم نمایند مهرگان خاصه بیست ویکم مهرماه باشد
رکوب کوسج اول آذرماه بود نوشتن رقعه کژدم پنجم اسفندارماه باشد چنانکه در قرآن

بجد

مجید وارد است که حق سبحانه وتعالی عالم را بشش روز آفرید وهمچنین مجوس را اعتقاد
چنانست که خدا تعالی عالم را بشش گاه آفرید اول گاه اول پانزدهم دی بود که آسمانها را
آفرید اول گاه دویم پانزدهم اسفندارمذ ماه که آب را خلق کرد اول گاه سیم بیست
وششم اردیبهشت ماه بود که زمین را ایجاد کرد اول گاه چهارم بیست وششم خرداد ماه
که نباتات را آفرید اول گاه پنجم شانزدهم شهریور ماه بود که بهایم را خلق کرد اول
گاه ششم سی ام آبان ماه بود که اول خمسه مسترقه باشد انسان را از کتم عدم بعرصه وجود
آورد وفارسیان تعظیم این روزها نمایند وبلهو ولعب اشتغال کنند اما ایام مشهوره در تاریخ
جلالی آمدن پرستوک ششم فروردین ماه حرکت حشرات الارض هشتم ماه مذکور
اول فریاد بلبل دهم شهریور آمدن لقلق نوزدهم اسفندارماه رفتن پرستوک
بیست وششم آبان ماه اما ایام مشهوره که مبنی بر موضع آفتابست نوروز سلطانی روزی
بود که آفتاب در نصف النهار آن روز در برج حمل باشد بشرط آنکه در نصف النهار روز سابق
در آخر حوت بوده باشد نوروز خوارزمشاهی روزی باشد که آفتاب بدرجه شرف رسد غایت
قوت ربیع در ثور بود اول ایام مسطره رسیدن شمس است بدرجه عقرب آخر ایام مسطره
در ثور باشد آغاز گرما ماه جوزا بود امتزاج فصلین جوزا بود همچنین در سنبله وقوس وحوت
اول چله تابستان اول سرطان باشد غایت قوت گرما ماه اسد بود اول چله زمستان
اول جدی بود بدانکه حکمای هند دوری نهاده اند که بر هفت بخش میگردد وهر بخش را
بکوکبی داده اند از ابتدا نکوکب گویند مدت هر بخش دوازده ساعت نجومی است پس

ملاز

مدت دور هشتاد و چهار ساعت باشد و ابتدا او از اجتماع گیرند دوازده ساعت
ما قبل هند بعد از آن بزهره بعد از آن بسایر کواکب بر ترتیب افلاک چون نوبت
قمر با خر رسد بزحل دهند تا باز نوبت بشمس رسد و بعد از آن بطریق مذکور
بود تا اجتماع دیگر چون اجتماع شود نوبت هر کوکب که باشد باطل کرده و نوبت
شمس را نسبت مطلق نامند و در اختیارات مدد مو شمرند چنانکه ثلث اول از این
شمس ابتدا شود حکمای هند نوبت دوازده ساعت دلیل نقصان حیات دانند و ثلث
دویم را دلیل نقصان مال و ثلث سیوم را دلیل بطلان است و این ثلث آخر قلیل النظر است
زیرا که مجاور است نسبت زهره و در ثلث آخر نسبت مریخ که چهار ساعت ماند به نسبت
آفتاب می گویند از جمیع مهمات حذر باید کرد تقویم بعد از جدول توقیعات جداول دیگر
بیاورند جهت ابتدا و نسبت آفتاب در این جدول سطر رقم بنویسند اول رقم ساعت دوم
دقیقه سیم علامت روز یا شب و آنچه طالع جزوی است از منطقة البروج که در وقت مفروض
بر طرف شرقی و افق باشد و آن جزوی که بر افق غربی بود از آن سابع غارب نامند و آنچه در این
وقت در دایره نصف النهار بود فوق الارض از آن عاشر گویند و از طرف تحت الارض
رابع و هر خانه که بعد از طالع باشد از آن ثانی گویند و بعد از ثانی ثالث تا آخر که ثانی
عشر باشد و او متصل بود بر طالع و این فرض بواسطه شش دایره عظیمه باشد چنانکه یکی
از آن دایره افق است که مذکور شد اینست دایره فلک را دو نیمه نماید یک نیمه را قوس النهار
گویند که فوق الارض بود و دیگر را قوس اللیل که تحت الارض باشد اینست دایره

بر مبدا طالع و سابع گذرد و دیگری دایره نصف النهار چنانکه بر مبدا رابع و عاشر
گذرد و دو دایره دیگر میان نصف النهار و افق باشد در طرف شرقی قوس النهار
و طرف غربی قوس اللیل و این دو دایره بر مبدا خانه پنجم و ششم و یازدهم و دوازدهم
گذرد و دو دایره دیگر فرض کنند میان نصف النهار و افق بود در طرف غربی قوس
النهار و طرف شرقی قوس اللیل و این دو دایره بر مبدا دویم و سیم و هشتم و نهم
گذرد چنانکه بر ارباب فطنت پوشیده نماند و منطقة البروج بدوایر مفروضه
بدوازده قسم منقسم شود و هر قسمی را بیتی خوانند و ابتدا از طالع نموده بر توالی
بیاورند و شکلی مدور یا مربع که بدوازده خانه قسمت کرده باشد و هر خانه
درجه اول این بیوت را رسم نمایند و مواضع کواکب را و راس و ذنب را و بعضی از سهام
مستعمله نیز بیاورند و این شکل را زایچه خوانند و در تقویم بر فوق صفحات یمینی زایچه
طالع تحویل شمس را به بروج بیاورند و در صفحات یسری زایچه طالع اجتماع و
استقبال را رسم کنند و در میان این زایچه ها جزو اجتماع و استقبال را نیز رقم نمایند
جزو اجتماع جزوی است از منطقة البروج که شمس و قمر در آن جزو اجتماع کرده باشند و جزو
استقبال نیز جزوی باشد از منطقه که در آن جزو استقبال بوده پس اگر استقبال در روز بود
آن جزو موضع آفتاب باشد اگر در شب باشد موضع قمر زیرا که حکما جزو فوق الارض را در
استقبال اعتبار کنند چون در روز موضع شمس فوق الارض بود و در شب موضع قمر
و در آنجا سه رقم رسم نماید اول رقم بروج دویم درجه سیوم دقیقه و همچنین در بیوت زایچه

دو رقم نویسند اول بروج دوم درجه و گاه باشد که رقم دقیقه را نیز بیاورند
فایده بدانکه گاه باشد هر یکی از اینخانها بحسب علی الخانه باشد اما بحسب واقع
زیر این دایره که فرض کردیم نگذرد بلکه در طرف شرقی او باشد یا غربی چنانکه مثلا
طالع اول درجه دلو باشد عاشر بحسب علی برج عقرب باشد در طرف غربی او باشد برج
قوس در دایره نصف النهار افتد و از این هنگام در خانه و همچنین نویسند
همچنین سایر خانها غیر از طالع و سابع فایده بدانکه چون بر بدن انسانی یکی از
امراض باشد اطبا حاذق در مبدا آن مرض معلوم کنند که قمر در کدام جزو است
از اجزاء معدل النهار و از ابتدا آن جزو دایره معدل النهار را بچهار قسم متساوی
قسمت نمایند دوایر میول بر مبدا اقسام اربعه بگذارند هر اینه این دایرها
نقطه از منطقه گذرد و آن نقاط اطراف اکر اربعه و مواضع بحران نامند هر گاه قمر بیکی
از این مواضع برسد از اوقات بحران بزرگ گویند و استنباط حال بیمار نمایند از صحت
و مرض چه در این اوقات طبع و علت با یکدیگر مقاومت و مکاوحت نمایند اگر علت
مغلوب شد حال مریض بخیر انجامد و اگر طبع مغلوب شود بشر انجامد چون قمر دوره را
در بیست و هفت روز و کسری تمام نماید و به بیست و هشت روز رسد هر اینه ربع اول را
در هفتم روز تمام کند و ربع دوم را در روز چهاردهم و ربع سیوم را در ما بین بیستم و
یکم و رسیدن او باز بموضع اصلی در روز بیست و هشتم باشد اما اهل نجوم البحران
دیگر هست که از آن استنباط تغیر هوا نمایند از حالی بحالی و جزو اجتماع را ابتدا مبدا گیرند و

در اینجا

در اینجا بجهة سهولت منطقة البروج را بهشت قسم متساوی قسمت نمایند زوایای
ثمانیه را از مبادی این اقسام اعتبار کنند مواضعی که به پیش و پس اجتماع و مقابل او باشد
بدوازده درجه این مواضع را نیز داخل مواضع بحران دانند انها را با زوایا تمام که مجموع
دوازده موضع باشد تاسیسات گویند پس موضع اول از مواضع بحران نقطه
اجتماع باشد و موضع دوم بعد از دوازده درجه پس موضع سیم بعد از چهل و پنج درجه
و موضع چهارم بعد از نود درجه و موضع پنجم بعد از صد و سی و پنج درجه و موضع
ششم بعد از صد و شصت و هشت درجه موضع هفتم بعد از صد و هشتاد درجه موضع
هشتم بعد از صد و نود و دو درجه موضع نهم بعد از دویست و بیست و پنج درجه موضع
دهم بعد از دویست و هفتاد درجه موضع یازدهم بعد از سیصد و پانزده درجه موضع
دوازدهم بعد از سیصد و چهل و هشت درجه بعد از او بجزو اجتماع دوره تمام نماینده
و در تقویم در فوق هر یک از صفحه یمنی و یسری سه جدول در عرض صفحه بیارند و
مجموع را بدوازده قسمت کنند شش قسم در صفحه یمنی باشد و شش قسم در یسری
و در جدول فوقانی اسامی هر یک از زوایای ثمانیه نویسند و در جدول دوم مبدا مراکز را
رسم نمایند که بعد از چند درجه بوده است از مرکز اول برقم هندسه و در جدول سیم مبدا
مراکز را نویسند بجزوی در منطقة البروج در آن سه رقم قسمت کنند اول رقم بروج دوم درجه
سیم دقیقه فایده بدانکه قمر جرمی است کثیف صیقلی که از آفتاب کسب نوری کند نور
از او منعکس شده بسطح ارض افتد و هر دو کروی اند هر اینه در هر اوقات نصفه

معینه

مضیء باشد و نصفش مظلم و در وقت اجتماع قطعهٔ ظلمانی بطرف ارض بود
قطعهٔ نورانی بطرف آفتاب و چون اجتماع زایل شود قطعهٔ نورانی بطرف ارض میل کند
و لحظه لحظه متزاید شود تا بحدی که از یکجانب قمر قطعهٔ نورانی ظاهر شود آن را هلال
نامند و رفته رفته متزاید شود تا آنکه در استقبال قطعهٔ نورانی بطرف ارض باشد و نصف
ظلمانی بطرف فوق و چون از استقبال گذشت متناقص باشد تا آنکه باز بحد هلال رسد و
اجتماع کند و اهل این فن رسیدن قمر را بحد هلال موقوف بدو شرط دانسته‌اند و شرط دو
بعد است یکی را بعد معدل گویند و آن بعد قمر است از شمس بحسب اجزاء معدل النهار حکم به بلندی
و پستی هلال و کثرت و قلت مکث او در فوق الارض از آن نمایند دیگر بعد سوی و آن بعد
قمر است از آفتاب بحسب اجزاء منطقة البروج و روشنی و تاریکی هلال از آن قیاس کنند و در وقت
غروب روز بیست و نهم ملاحظه کنند اگر بعد قمر از آفتاب کمتر از ده درجه باشد خواه بعد معدل
شود خواه بعد سوی خواه هر دو حکم کنند بعدم رؤیت هلال بلفظ لا یری و روز سیام را سلخ
دانند و اگر بعدین هر دو میان ده درجه و دوازده درجه باشد حکم کنند برؤیت هلال بعنوان
ضعف و اگر بعدین میان دوازده درجه و چهارده درجه باشد حکم نمایند برؤیت متوسط و اگر از چهارده درجه
بگذرد حکم کنند برؤیت هلال با بلندی و ظهور در تقویم پیش از اوراق دوازده مکانه سه
جدول در طول صفحه بیاورند و اجزا را بدوازده قسمت نمایند و شش در صفحهٔ یمنی و شش در
صفحهٔ یسری جهت رؤیت هلال و در جدول اول نام ماهها را مع رقم شب اول ماه ماضی و در جدول
دویم بعد معدل و بعد سوی را رسم نمایند مع رقم ایشان که بعد قمر از آفتاب چند درجه و دقیقه است

و در جدول

و در جدول سیم عرض قمر را نویسند که شمالی است یا جنوبی مع رقم ایشان بلفظ یری و لا یری
و اعتدال و ظهور و ضعف را نیز از آنجا بیاورند و همان ورق در صفحهٔ یسری شرح
نویسند که تحویل شمس بحمل در کدام روز و یا در کدام شب چند ساعت در روز و شب
گذشته و چند ماه هست و از تاریخها چند سال گذشته و در تحت آن شرح زایچهٔ طالع
سال را بیاورند و مواضع کواکب سبعه و راس و ذنب را رسم نمایند و بعضی از سهام
مستعمله در آن زایچه بنویسند و سهم الیوم بلیل جزئی آن ثبت است بدانکه حکمای ترکان
تاریخی وضع کرده‌اند نام ماههای ایشان اینست آرام ای ایکنجی ای اوچونجی
ای تورتنجی ای بشنجی ای التنجی ای یتنجی ای سکزنجی ای طوقوزنجی ای
اونونجی ای ابرشیرین ای آونبرنجی ای شقباط ای و سالهای ایشان شمسی
و ماههای ایشان قمری است پس لا محاله سال شمسی از سال قمری یازده روز تقریباً زیاده
بود از زیاده را شیون امل نامند و اول ماههای ایشان روزی بود که پیش از نیمروز
اجتماع نیرین واقع شود و اگر بعد از نیمروز باشد اول ماه را از روز آینده گیرند و مدار
حساب سکز بولیوز که مرکوز خواهد شد از ایام ابن تاریخ و هر سال را بجانوری قسمت
کرده‌اند بدین ترتیب سیچقان ییل اود ییل بارس ییل توشقان ییل لوی ییل
ییلان ییل یونت ییل قوی ییل بیچین ییل تخاقو ییل ایت ییل تنکوز ییل
و اول دوره از سیچقان ییل گیرند و در همان ورق در صفحهٔ یمنی احکام سال ترکان را بنویسند و در
تحت احکام نام سالهای ایشان را در زایچه رسم نمایند و در فوق صفحهٔ یسری جدول

مصریان

مصریان را در جدولی رسم نمایند چنانکه اهل فن هر یک از بروج اثنی عشریه را به پنج قسم
مختلف قسمت کرده‌اند چنانکه هر قسم از دو تا نه درجه بیش نیست و اند و درجه کم نبود و
قسمی را نصیب یکی از خمسهٔ متحیره است و از آن جهة آن کوکب گویند و اهل احکام را در تقسیم
حدود اختلاف بسیار هست اما افضل و حدود مصریانست و اهل مصر قسمت کرده‌اند
و در ابتدایش جدول طولی برکشند و ابتدا اول را بسیزده قسم قسمت نمایند و در جدول
اول طولی اسامی بروج را بنویسند و در باقی جداول دو رقم بنویسند یکی رقم درجه
دیگری رقم کواکب و در فوق صفحهٔ یمنی وجوه کواکب را بیاورند چنانکه هر برج را
به سه قسم متساوی قسمت کنند که هر قسم ده درجه باشد و قسم اول حمل را به مریخ دهند
که صاحب اوست و قسم دویم را بشمس و قسم سیم را بزهره و قسم چهارم که قسم اول ثور
بود بعطارد و اقسام دیگر را بکواکب دهند بر ترتیب افلاک و چون نوبت بقمر رسد
باز از زحل گیرند و این وجوه کواکب دانند و ارباب مثلثات را نیز بیاورند که مذکور
شد جهة اختیارات بحسب بودن قمر در بروج و در ورق دیگر بیش از ورق دو تیر اهله و از آنجه
طالع بیاورند و در آن ورق جدولی وضع نمایند در عرض جدول اول اسامی بروج را
می‌نویسند در طول اول خوابج را می‌نویسند و در جوف جدول رقم خوبی و بدی و میانه
را بنویسند بعلامه چنانکه ح علامت خوبی و م علامت بدی و ه علامه میانه است
و در فوق این جدول احکام سال را می‌نویسند در آخر تقویم در جدولی جهات رجال الغیب را
رسم کنند چنانکه در خبر است که چون کسی خواهد شروع در امری نماید که خود را بجانب

که رجال الغیب را بجانب کند و مدد از ایشان طلبد انشاء الله تعالی مطلبش بر آورده خواهد شد
در جدولی که کدام روز از روزهای ماه هر کدام طرفست و مواضع سکز یولدوز را نیز
بیاورند و آن کوکبی است بر شکل شتر مست در فلک هشتم و این را نحس دانسته باید که در
وقت شروع در کاری روی بجانب آن نها ماباشد از جمله اموری که در تقویم بیاورند احوال
خسوف و کسوفست چون حادثه ایشان در امر غریبند و همه کس را بتحقیق آن رغبت
افتد واجب نمود که تحقیق هر یک را بر سبیل اختصار بیان نماییم اما خسوف چون قبل
از این مذکور شد که قمر جرمی است کثیف و صیقلی و کسب نور از آفتاب نموده شعاع
بارض افکنده روشن نماید و کرهٔ ارض نیز کثیف است هر آینه ارض را ظلی باشد در خلاف
جهة آفتاب و چون جرم آفتاب از جرم ارض اعظم است پس لا محاله ظل ارض مخروطی شکل
باشد و بر صحت حساب معلوم کرده‌اند که راس این ظل تا فلک زهره رسیده است لا
محاله در فلک قمر آن ظل را وسعت بود و دایما این ظل در مقابل آفتاب متحرک باشد
چنانکه اگر آفتاب فوق الارض بود ظل تحت الارض باشد و بر عکس این و مرکز آفتاب
دایما ملازم سطح منطقه است هر آینه ظل ارض نیز ملازم سطح منطقه باشد و از اینکه
گفته‌اند لازم آید که هرگاه قمر در استقبال عدیم العرض بود یعنی در عقده راس یا
ذنب یا در حوالی ایشان لا محاله قمر در ظل ارض افتد و نور او منقطع شود بر تک اصلی
خود نماید و این حال را خسوف باشد که ماخوذ است از خسف بمعنی فرو رفتن است چرا که گویا
قمر میان ظل برآید او را خسوف کلی نامند و اگر بعضی در آید بحسب کثرت و قلت عرض او را خسوف

جزوی نامند و امّا کسوف چون نیّرین در احد عقدتین یا در حوالی ایشان اجتماع کنند
بنوعیکه خطی از بصر خارج شود مثلاً بمرکز جرم قمر گذشته بمرکز شمس رسد گذر در
اینحال قمر میان ابصار و جرم شمس حایل باشد و بواسطه کثافت قطع نور آفتاب از
ابصار نماید کلاً او بعضاً و چون قطعه ظلمانی قمر درانوقت بجانب ارض بود و بر
اصل خود نماید پس چنان مظنون گردد که آفتاب سیاه شده و اینحال را کسوف گویند که ماخوذ
است از کسف بمعنی قطعه و مقدار کسوف بحسب بقاع مختلف شود و شاید که در بعضی
بلاد مرئی باشد بخلاف مقدار خسوف که در جمیع بلاد یکسان بود وگاه باشد که در بعضی
تقاویم وقت بودن کف الخضیب در دایره نصف النهار فوق الارض بیاورند و در جدول
الجدول سه رقم رسم نمایند اول رقم ساعت دوم دقیقه سیم ثانیه و علامت روز یا شب
چنان گویند که در اینوقت دعا زود مستجاب شود والله اعلم بحقایق الامور اینست علامات
که در تقاویم این زمان بیاورند باید شروع کنیم بر فایده دیگر بدانکه حمل و ثور و جوزا را
بروج بهاری خوانند چه مدت مکث آفتاب درین بروج فصل بهار باشد و سرطان و اسد
و سنبله را بروج صیفی نامند زیرا مکث شمس درین بروج تابستان بود و میزان و عقرب
و قوس را خریفی گویند و جدی و دلو و حوت را شتوی نامند و بروج بهاری و صیفی را شمالی
گویند همه در طرف شمالی معدل النهار است و خریفی و شتوی را جنوبی زیرا بطرف جنوب معدلست
و دیگر بروج اوایل فصول را منقلب خوانند و بروج اواسط فصول را ثابت خوانند و بروج
اواخر فصول را ذوجسدین گویند نیز حمل و اسد و قوس گرم و خشک اند و این سه برج را

مثلثه ناری خوانند و ارباب این مثلثه در طالع نهاری شمس و مشتری و زحل اند و در شب
مشتری را بر شمس مقدم دارند و ثور و سنبله و جدی سرد و خشک اند و این هر سه را مثلثه
ترابی نیز گویند و ارباب اینها در روز زهره و قمر و مریخ و در شب قمر را بر زهره مقدم
دارند و جوزا و میزان و دلو گرم و تر اند و این سه برج را مثلثه هوائی دانند و ارباب ایشان در
روز زحل و عطارد و مشتری است و در شب عطارد را مقدم کنند و سرطان
و عقرب و حوت سرد و تر اند و این بروج مثلثه مائی دانند و ارباب ایشان در روز زهره
و مریخ و قمر است و در شب مریخ بر زهره مقدم باشد و بروج گرم مذکر و نهاری اند و
بروج سرد مونث لیلی بدانکه حمل منسوب است بسر و روی و ثور منسوب بگردن
و جوزا بکتف و دستها و سرطان بسینه و اسد بدل و معده و سنبله بشکم و امعا و میز
ان بلسان و پشت و سرین و عقرب بفرج و خصیتان و مثانه و قوس بر رانها و جدی بر
زانو و دلو بساقها و حوت بپاها چون قمر در برجی باشد که منسوب بعضوی باشد آن
عضو را درانوقت مجروح نسازند چنانکه حمل چون منسوب است بسر و چون قمر در این
برج بود سر تراشیدن و غیر ذلک خوب نیست بر این قیاس بدانکه بعضی از این بروج انسی
اند و بعضی حیوانی چنانکه جوزا و سنبله و میزان و دلو و نصف اول قوس انسی اند و
باقی نیمه آخر قوس حیوانی اند فایده اهل احکام بتجربه و امتحان از حلول کواکب ببروج
و اجزاء آن استنباط تاثیرات سعد و نحس کرده اند یکی از آنجمله اعتبار شرف و هبوط کواکب است
چنانکه هر کوکب را در برجی و درجه قوتی یافته اند از شرف گویند و ضعفی را هبوط نامند

چنانکه شرف زحل در بیست ویکم درجه میزانست وشرف مشتری پانزدهم درجه
سرطان وشرف مریخ بیست وهشتم درجه جدی وشرف آفتاب نوزدهم درجه حمل وشرف زهره
در بیست وهفتم درجه حوت وشرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله وشرف قمر در سیوم درجه
ثور وشرف راس در سیوم درجه جوزا وشرف ذنب در سیوم درجه سنبله وموضع هبوط مقابل
شرف بود در همان برج وهمان درجه از جمله اعتبارات نطاقات کواکب چنانکه قبل از
این مذکور شد که در فلک کلی هر کوکب فلک دیگر ثابت کرده اند از افلاک حامل
وفلک خارج مرکز گویند ودر بعضی افلاک غیر از شمس از سایر کواکب فلک دیگر
ثابت کرده اند از افلاک تدویر آن کوکب گویند اهل تنجیم منطقه فلک حامل را که مرکز
شمس ومرکز تدویر سایر کواکب بآن حرکت نماید بچهار قسم کرده اند وهمچنین منطقه
فلک تدویر را که مرکز کواکب غیر از شمس با تحرک نماید بچهار قسم کرده اند بوجهی که
دو قسم فوقانی که متساویند اعظم است از دو قسم تحتانی که هم متساویند این اقسام
را نطاقات نامند وابتداء نطاق اول را در فلک حامل از اوج گیرند که ابعد نقطه است
بمرکز عالم ودر تدویر از ذروه گیرند وابتداء نطاق سیم را در فلک حامل از حضیض
که اقرب نقطه است بمرکز عالم ودر تدویر از حضیض تدویر ودر تقسیم ابتداء نطاق دوم
وچهارم اختلاف هست میان اهل نجوم که ایراد کردن آنها باعث تطویل باشد
ودر بعضی تقاویم نطاقات اوجی وتدویری کواکب را با علامات ایشان رسم
نمایند چنانکه مه یعنی نطاق اول اوجی مح نطاق دویم اوجی مج نطاق سیم اوجی

و

مد نطاق چهارم اوجی وهمچنین در نطاقات تدویری غیر اینکه در عوض میم جیم
حرف ابو نویسند یعنی علامت تدویر وچنان گویند که کوکب در نطاق سیوم وچهارم
قوی حال باشد از آنکه در نطاق اول ودوم باشد نیز اگر در نطاق سیوم وچهارم صاعد
بود ودر اول ودوم هابط ودر نطاق اول قوی حال باشد از آنکه در نطاق دوم
بود چه در آنجا مستعلی بود ودر این منخفض بدانکه از جمله اعتبارات که منجمان کرده اند
اوج وحضیض است اوج در لغت معنی علو است چون ابعد نقطه ایست از اجزاء خارج
مرکز نسبت بمرکز عالم وحقیقت ایشان قبل از این مذکور شد اینجا حاجت بتکرار
نیست واهل نجوم در اول سال اربعمائه ملکشاهیه بمحاسبه تاریخ خاقانی
اوج آفتاب را در دوم درجه سرطان یافته اند واوج زحل در سیزده درجه قوس
واوج مشتری در دوم درجه میزان واوج مریخ در نوزده درجه اسد واوج زهره در
بیست ونهم درجه جوزا واوج عطارد در بیست درجه عقرب یافته اند ودر اول سال
هفتصد وهشتاد وچهار ملکشاهیه ویکهزار ودویست وهفتاد وهفت قمریه
هجریه بمحاسبه زیج الغ بیک گورکانی که زمان تحریر این مختصر است اوج شمس در هشت
درجه سی دقیقه وسی وهفت ثانیه برج سرطان یافتیم واوج زحل در بیست وسه
درجه بیست دقیقه ده ثانیه برج قوس واوج مشتری در هشت درجه سی وهشت دقیقه
ده ثانیه میزان واوج مریخ در بیست وهشت درجه سی دقیقه دوازده ثانیه برج اسد
واوج زهره در بیست وهشت درجه سی ودو دقیقه چهار ثانیه برج جوزا واوج عطارد

درده

بود و درجه سیوم و چهار دقیقه و سی و هفت ثانیه برج عقرب یافته ایم بمحاسبه دیگر
زیجها مختلفست و ایراد کردن آنها موجب تطویلست بدانکه از جمله اعتبارات
بیوت و وبالست چه کواکب اگر در بیت بود مانند شخصی است که در حصن حصین
بود باشد سالم از جمیع بلیات و اگر در وبال بود بشخصی ماند که در زندان باشد
چنانکه حمل و عقرب خانهای مریخ و قوس و حوت خانهای مشتری و ثور و میزان خانهای
زهره و جدی دلو خانهای زحل و جوزا و سنبله خانهای عطارد و اسد خانهٔ شمس و
سرطان خانه قمر است و وبال ایشان مقابل بیت بود و راس و ذنب را نه خانه
باشد نه وبال و بعد هذا مخفی نماند که حکما بتجربه و امتحان معلوم کرده اند که چون
میان دو کوکب که خانهای ایشان در مقابل یکدیگر است اتصال واقع شود حدوث
تغیر هوا باشد چنانکه اتصال اگر از نیرین و زحل بود در زمستان دلیل برف و سرما
بود و در تابستان دلیل شکستن گرما و اعتدال هوا باشد اگر از عطارد و مشتری
باشد سبب تموج هوا بود و اگر مریخ در اتصال یکی از این دو کوکب متصل شود
بادها تند وزد و اگر اتصال از زهره و مریخ بود باران قوی آید و رعد و برق بود
خاصه که عطارد با ایشان متصل باشد ازین فرد معلوم شود بیاورد مد دل
درعه لو سرما چنانکه هیچ مطر و سیل سحاب یخ گرما و السلم فایده چون معدل النهار و منطقه
البروج دو دایره متقاطعه چنانکه سبق ذکر یافت هر آینه قسمی منطقه که بحرکت معدل
حرکت نماید متفاوت المده طلوع کنند زیرا که بعضی از این قسمی معوج الطلوع اند

بعضی

بعضی مستقیم الطلوع یعنی معوج الطلوع عند قدما العشود و آنچه مستقیم الطلوع
چنانکه در کتب هیئت مبین شد مثلاً پس مدت طلوع حمل و حوت یکساعت با پانزده
دقیقه کشد و مدت طلوع درجاتش بود دقیقه و سه ثانیه و ثور و دلو یکساعت
و نیم و درجاتش سه دقیقه و جوزا و جدی یکساعت و پنجاه و شش دقیقه و درجاتش سه
دقیقه پنجاه و دو ثانیه و سرطان و قوس دو ساعت و بیست و یک دقیقه و درجاتش
چهار دقیقه و چهل و دو ثانیه و اسد و عقرب دو ساعت و نیم و درجاتش پنج دقیقه
و سنبله و میزان دو ساعت و بیست و هشت دقیقه و درجاتش چهار دقیقه و پنجاه
و شش ثانیه موافق عرض تبریز از آفاق مایله و اطراف و معتبر این بود که تحریر شد
اما بسایر آفاق مختلفست و اما احوال کواکب فی سیرات کواکب آفتاب دوره را
در مدت یکسال تمام کند تقریباً و دوره عبارت از مفارقت کواکبست از نقطهٔ معینه از
فلك البروج تا معاودت او باز بهمان نقطه و برجیرا از سی روز تمام کند تقریباً و قمر
دوره را در بیست و هفت روز و ثلث روز تمام نماید تقریباً و برجیرا در بیشتر از دو روز
و کمتر از سه روز تمام کند و زحل در سی سال دوره را تمام نماید تقریباً و برجیرا در دو سال
و نیم تمام کند و مشتری دوره را در قرب دوازده سال تمام نماید و برجیرا در یکسال و
مریخ دوره را در قرب یکسال ده ماه و نیم تمام کند و برجیرا در یکماه و نیم تمام نماید
تقریباً و هر یک از سفلتین دوره را در قرب یکسال تمام نماید و زهره برجیرا در
بیست و هفت روز و عطارد در شانزده روز تقریباً تمام نماید مخفی نماند که یک بیت

حکما

حرکات ثوابت را بحسب رصدها مختلف یافته‌اند و قدما را مثل ارسطو و توابع او
مذهب آنست که ایشان را غیر از حرکت یومیه حرکتی دیگر نیست و چون نوبت با برجس
حکیم رسید بعضی از ثوابت قریب به منطقه را رصد کرده از ایشان حرکتی یافته است
از مغرب به مشرق لکن از غایت قلت بر مقدار آن خبردار نشد بعد از آن بطلمیوس
حکیم و توابع او بطریق دقت چون مرتکب این امر شدند رای ایشان بر این قرار
گرفت که در هر صد سال درجه قطع کنند و بعضی از متاخرین عقیده آنست که در
هفتاد سال درجه قطع نمایند و جماعتی را اعتقاد آنست که در هر شصت و سال
درجه تمام نماید و مختار قول اینست حکیم فاضل محی الدین المغربی اینست و انحو و ملا
مظفر را که مصنف شرح بیست باب است اعتقاد اینست بدانکه زحل نحس اکبر است
چه میان خانهای نیرین و خانهای او نظر مقابله است که از انظار تمام دشمنی گویند و مزاجش
سرد و خشک است و بعضی با این واسطه او را نحس گفته‌اند که دو کیفیت سبب فنای حیوانات است
و مذکر است و نهاری و علوی و مشتری سعد اکبر است زیرا میان خانهای نیرین و خانهای او
نظر تثلیث که از انظار تمام دوستی است و مزاجش گرم و تر است و بعضی با این واسطه گفته‌اند
سعد است زیرا این دو کیفیت سبب بقای حیوانات است و این نیز مذکر است و نهاری و مریخ
نحس اصغر است چه میان خانهای او و نیرین نظر تربیع است و آن نظر نیم دشمنی است و مزاجش
گرم و خشک است و مذکر است و شبی و زهره سعد اصغر است زیرا میان خانهای او و نیرین نظر
تسدیس است که آن نظر نیم دوستی گویند و مزاجش گرم و تر است و مؤنث است و شبی و نیرین

از تثلیث

از تثلیث و تسدیس سعد باشد و از مقابله و تربیع و مقارنه نحس و مزاج آفتاب گرم
و خشک است و مذکر و نهاری و قمر سرد و تر است و مؤنث است و شبی و عطارد در مزاج تابع
کوکب متصل است و راس سعادت زیاد کند و ذنب بعکس بدانکه زحل منسوبست
به پیران و دهقانان و ارباب قلاع و خاندانهای قدیم و غلامان سیاه و صحرانشینان
و مردم سفله و خسیسان و زاهدان بی علم و مشتری کوکب اشراف و علما و فضلا
و قضات و امراء با عدل و وزراء جلیل القدر و زاهدان با علم و اغنیا از شهرها
بخراسان و بابل و فارس و ترک و تبریز و مریخ منسوبست به لشکریان و امراء ظالم
و ترکان و دزدان و مفسدان و آتشکاران و بایعان ستوران و از شهرها بشام و
روم و ترک و شمس کوکب سلاطین و اصحاب امر و نهی و اکابر و اهل رای و تدبیر و
شهرهای بحجاز و بیت المقدس و کوه لبنان و دیلم و از خراسان تا چین و زهره منسوبست
که مطربان و زنان و امردان و خادمان و ظریفان و اهل زینت و تجمل و از شهرها بابل
و طرف غربی و عطارد کوکب حکما است و طبیبان و منجمان و شعرا و ازکیا و ادبا و
دکانبان و نقاشان و نجار و اهل بازار و از شهرها بمکه و مدینه و عراق و قمر منسوبست
به رسولان و پیادروان و ایلچیان و عوام و از شهرها بموصل و آذربایجان و السلم
بدانکه اهل نجوم ساعات هفته را بکواکب نسبت کرده‌اند آنکوکب را رب الساعه
گویند و ساعات معوجه آنست که روز را علیحده و شب را علیحده به دوازده قسمت کرده باشند
و ساعتهای هفته بحسب عدد یکصد و شصت و هشت میشود و ابتدا بروز یکشنبه نمایند

ساعت

ساعت اول او را بشمس دهند چه سبب چون روز و شب شمس است و ساعت دوم را
بزهره و ساعت سیم را بعطارد بر این قیاس بترتیب افلاک چون نوبت بقمر رسد
بار بزحل دهند و رب الیوم را رب الساعة اول آن روز دانند چنانکه رب الساعة اولی
یکشنبه شمس است و رب الیوم یکشنبه نیز شمس باشد و در روز دوشنبه قمر و در روز سه
شنبه مریخ و در روز چهارشنبه عطارد و در روز پنجشنبه مشتری و در روز جمعه
زهره و در روز شنبه زحل و رب هر شب رب الساعة اولی آن شب باشد چنانکه
در شب یکشنبه عطارد و در شب دوشنبه مشتری و در شب دوشنبه زهره و در شب
سه شنبه زهره و در شب چهارشنبه زحل و در شب پنجشنبه شمس و در شب جمعه قمر
و در شب شنبه مریخ پیش از آنکه مذکور شد که منطقة البروج را ابتداء از نقطه طا
لع نمودند بدوازده قسمت نمایند هر قسمی را بیتی خوانند و از این بیوت چهار خانه را اوتاد
دانند چنانکه خانه اول را که بر افق شرقی واقعست وتد طالع و خانه چهارم که بر نصف
اسفل دایره نصف النهار است وتد الارض و خانه سابع را که بر افق غربی واقعست وتد
غارب و خانه عاشر را که بر نصف اعلی دایره نصف النهار است وتد السماء نامند و این
چهار را اوتاد بسبب آن گویند که مدار احکام بر آنجانها است و بیت ثانی و خامس و
ثامن و حادی عشر را مایل اوتاد نامند بجهت میلان هر یک بوتد مجاور خود و بیت
ثالث و سادس و تاسع و ثانی عشر را زایل اوتاد نامند چه زایل اند از وتد مجاور خود
و ثانی و سادس و ثامن و ثانی عشر ساقطند از طالع زیرا هیچ یک از انظار پنجگانه میان

این

این بیوت و طالع محقق نیست و باقی بیوت ناظرند بطالع چنانکه میان ثالث و حادی عشر
و طالع نظر تسدیس است و میان رابع و عاشر و طالع نظر تربیع است و میان خامس و تاسع
و طالع نظر تثلیث است و میان خانه سابع نظر مقابله است و حد هر خانه پیش از ابتدای خانه
باشد به پنج درجه و باید دانست که بیت طالع خانه حیات و نفس و جسد و ابتدای کارها و دلالت
کند بر تدبیر و مصالح و کیفیت زندگانی و بیت ثانی خانه مال و معاش و اعوان و انصار
و دخل و خرج است و بیت ثالث خانه برادران و اقربا و سفرهای نزدیک و تحویل از جای
بجایی و علم آن دلیل اسرار است و بیت رابع خانه پدر و املاک و عواقب امور و دفن اموات
و بیت خامس خانه فرزندان و رسولان و هدایا و اخبار و اکل و شرب و عشق بازی و ملبوسات
و شادی است و بیت سادس خانه خدمتکاران و بندگان و مرضها و آفتها و گریختن و گم
شدنست و بیت سابع خانه شرکا و ازواج و عورات و دلالت دارد بر اضداد و خصومت
و مقصد مسافران و کرایه و ارزانی و بیت ثامن خانه خوف و مرگ و میراثها و اموال
عورات و غم و اندوه و بیت تاسع خانه سفرهای دور و ایمنی و علم و زهد و فکر و عقل و خواب
و وفاداری و تدبیر و بیت عاشر خانه سلطان و مادران و اشغال و صنعت و رفعت
و شهرتست و بیت حادی عشر خانه دوستان و سعادتها و امیدها و وزرا و خلفا و بیت ثانی
عشر خانه اعدا و شقاوتها و دزدان و چهارپایان و گرفتاری و بند و زندان و حزن است
بدانکه از جمله اموری که احکامیان از خطوط کواکب گیرند اعتبار فرح و ترح است
چنانکه فرح عطارد در بیت طالع و شمس در تاسع و مشتری در حادی عشر و زحل در ثانی عشر

و قمر

وقمر ثالث زهره در خامس و مریخ در سادس و در خانه مقابل مریخ را ترح دانند قاعده
اگر خواهی عشاوه دقایق تحویل شمس را بحمل در سنهٔ حاضر بدانی پس بیست و نه ساعت و چهل و نه
دقیقه بر ساعت و دقایق تحویل سنهٔ ماضیه علاوه بکن هر جا که رسید آن وقت تحویل
شمس بحمل در سنهٔ حاضر خواهد شد چنانکه در سنهٔ ماضیه تحویل در روز یکشنبه شش
ساعت و سی دقیقه گذشته شده بود چون بیست و نه ساعت و چهل و نه دقیقه بر و افزودیم
پس تحویل در سنهٔ حاضر شب سه شنبه نوزده دقیقه گذشته میشود چنانکه بر ارباب حساب
پوشیده نیست این قاعده بمحاسبهٔ زیج جدید محمد شاهی است و اگر بیست ساعت و شش دقیقه
بتحویل هند افزاید بمحاسبهٔ زیج الغ بیک در آن وقت خواهد شد قاعده در استخراج
کردن بعضی از سهام مستعمله چنانکه در استخراج سهم الغیب بگیر بعد از قمر تا شمس در روز
و در شب بعکس یعنی بعد از شمس تا قمر و بعد از طالع افزا هر جا که رسید موضع سهم الغیب
بود و در استخراج سهم السعادة بگیر بعد از شمس تا قمر در روز و در شب بعکس یعنی بعد از قمر
تا شمس و بعد از طالع افزا هر جا که رسد موضع سهم السعادة باشد در استخراج سهم الحوادث
تقویم شمس را از تقویم قمر ناقص کن اگر ممکن باشد والا یک دور بر تقویم قمر علاوه نما بعد از
آن تفریق کن و مابقی را بر تقویم زحل زیاده کن هر جا که شد موضع سهم الحوادث است قاعده
در استخراج مستولی درجه بدانکه خواهی مستولی درجه یکی در بیوت دوازده گانه ملاحظه
نمای ببین که مالک درجه بیت کدام کوکب است و قوهٔ آن کوکب را هفت رتبه بگیر و ملاحظه نما
شرف کدام کوکب است و قوه اش را شش رتبه حساب بکن و نظر کن که حد کدام کوکب است و قوتش

پنج

پنج درجه بگیر و ببین که مثلثاتش کدام کوکب است و قوهٔ کوکب اول را چهار درجه و کوکب
دوم سه درجه و سیوم را دو درجه بگیر پس نظر نما دو درجه کدام کوکب است و قوه او را
یک درجه ملاحظه نما بعد از اینها ببین که قوه کدام کوکب زیاده است از سایر کواکب آن کوکب
مستولی درجه است بشرکت کوکبی که غیر از این کوکب است زیاده از سایر کواکب فایده
در استخراج رنگ تحویل بدانکه حکما رنگ تحویل را برای آن استخراج نمایند که هر
کس لباس مناسب رنگ تحویل در وقت تحویل بپوشد در آن سال خوش گذران باشد
و غم و اندوه نبرد و طریقه آنست که رب الساعه وقت تحویل را بگیرند و ملاحظه نمایند
که کدام کوکب است رنگ آن کوکب رنگ تحویل نام کرده اند کواکب را بحسب البروج
رنگهای مختلف دارند بدانکه صبح روشنائی است که در جانب مشرق پیش از طلوع آفتاب
پیدا شود و شفق روشنائی است که در جانب مغرب بعد از غروب آفتاب باقی ماند
و صبح و شفق بشکل متشابه و بوضع مقابل یکدیگر چه در اول ظهور صبح روشنائی
بغایة ضعیف و طولانی باشد و آن را صبح کاذب نامند و بعد از آن بر افق پهن شود
آن را صبح صادق گویند و بعد از آن بسرخی میل نماید تا بوقتی که آفتاب طلوع کند شفق
بعکس اینست چه بعد از غروب آفتاب در افق غرب سرخی ظاهر گردد بعد از آن بیاض
عریض شود و بعد از آن بیاض ضعیف طولانی تا بالمره منتفی شود و بتجربه و امتحان
معلوم کرده اند که ابتداء صبح و انتهاء شفق انحطاط آفتاب هجده درجه باشد بدانکه
اختیار شغلی وقتی باید که قمر و بیت قمر و صاحب بیت قمر و کوکبی که آن شغل منسوب بآن

نزد

زراعت منسوب بزحل است بر این قیاس و طالع وقت اختیار و صاحب طالع و نیز خانه که منسوب
با شغل باشد مثل خانه نهم که منسوب بسفر و صاحب این خانه یا هر دو مجموع یا اکثر صالح
الحال باشند چنانکه محقق طوسی می‌فرماید اختیار هر چه خواهی هفت شرط او بجای باشد
تو نیکو باشد تن بمرض حال مسعود باید حال بیت صاحبش حال طالع صاحب بیت الغرض
صاحب غرض و از محذورات حذر باید نمود چنانکه قمر تحت الشعاع باشد یا محاسد
کند با کید و ذنب در طریقه محترقه بود و محصور بین النحسین و خالی السیر باشد و
نیرین در طالع بود و نحسین متصل باشند بر طالع و مرهبوط یا وبال باشد و رعایت حال
قمر در اختیارات بیشتر از سایر کواکب بنا بر آنست که قمر اقرب است بارض از سایر کواکب
پس تأثیر او در عالم سفلی اظهر باشد اما سعادت قمر آنست که متصل بود بسعد بنظر
مودت و صلاح حال بود تا آنست که از جرم یا شعاع نحسین خالی باشد و بجرم و
شعاع سعدی آراسته باشد و صلاح حال کواکب آنست مسعود باشد بنظر سعد
چنانکه جامه بریدن و پوشیدن باید که قمر در برج منقلب باشد برج ذوجسدین باشد
متصل بسعد زاید النور و شمالی و صاعد بود و سعد در اوتاد باشد در ایام و ساعات
زهره بود و ابتداء تعلیم و تعلم کتابت باید قمر در برج آتشی بود ناظر بعطارد یا مشتری
بنظر مودت و اولی آنست که این دو کواکب نیز در حال استقامت بود و با یکدیگر متصل باشند
و حذر باید نمود از آنکه مریخ یا زحل در طالع باشند و از برای سفر خشکی باید قمر در
بروج ارضی بود و منقلب باشد یا ذوجسدین و نباید که برج ثابت باشد خصوصا عقرب و

قمر متصل بود بمریخ بنظر مودت و اولی بود که خداوند خانه قمر متصل بقمر باشد و سفر بحر
نماید قمر در بروج آبی باشد و متصل باشد بسعود و حذر باید نمود که کوکبی مقیم در طالع
بود یا متصل بقمر باشد و از برای دخول بیت و بلد قمر در بروج ثابته بود و اگر مطلوب
کثرت اقامت باشد و الا بروج ذوجسدین و قمر متصل بسعود بود و تحت الارض نباشد
و از برای نکاح و زفاف قمر در بروج ثابته باشد غیر از عقرب و یا در میزان و قوس که خانهای
سعدین است و یا در خانهای عطارد و متصل بود بزهره یا مشتری و قمر زاید النور باشد
و در فصد کردن باید قمر ناقص النور و در بروج آتشی بود یا هوائی و غیر از
جوزا زیرا جوزا متعلق است ببازو چنانکه گذشته است و حلول قمر در برج هر عضو
باعث زیادتی رطوبت باشد در آن عضو و آهن بآن عضو رسانیدن مصلحت نبود که باعث
تعرض باشد و در حجامت کردن قمر در بروج هوائی یا آتشی باشد و متصل بسعدین
و حذر باید نمود از حلول قمر در ثور و در مسهل خوردن باید قمر ناقص النور باشد و در
بروج آبی باشد و محصور بین السعدین و حذر باید نمود در بودن قمر در اسد یا متصل
بعلویین و در دوختن کردن قمر ناقص النور باشد در بروج هوائی یا آتشی باشد متصل
بزهره و نشاید که قمر در عقرب باشد و بنا نهادن باید قمر زاید النور باشد در بروج
ارضی باشد ثابت یا ذوجسدین و متصل باشد بنظر مودت بکوکبی که در درجه شرف
باشد یا در برج شرف و در بروج هوائی نیز باشد فوق الارض و باید زحل قوی حال
باشد و زراعت کردن قمر در سرطان و حوت یا در بروج خاکی باشد و قمر متصل

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

بسعود بود یا متصل بزحل باشد بنظر مودت و در رد خاکردن باید که قمر در یکی
از خانهای مشتری باشد متصل بکوکبی که اورا بمطلب و مقصد نسبتی بود
و عطارد قرین باشد بکف الخضیب و وصول کف الخضیب بدایره
نصف النهار درین باب مشهور و معروفست والله اعلم بحقایق الامور

این کتاب معرفة التقویم در رمضان اسود کی
با دقت کلی زحمت کشیده بمقابله
پرداخته و تصحیح نموده
و صاحبان معرفت و علم
ایراد نگیرند

بحسب الخواهش سرکار اعظم خیر الحاج حاجی خان ابرهیم سلمه الله
قلمی گردید و هم در کارخانه سرکار حاجی
بسعی و اهتمام صورت انطباع
پذیرفته فی یوم
الخمیس ۳۲